

در جستجوی هویت گمشده

نگاهی به کتاب «گفتوگو درباره عقلانیت و نوگرایی»

حسین مسرت

کتاب «گفتوگو درباره عقلانیت و نوگرایی»، مجموعه‌ای از گفتوگوها و پرسش و پاسخ‌ها میان بزرگانی در حوزه‌های گوناگون جامعه ایران است. استادان گرانقدری که نام هر کدام هزاران بار اندیشه‌ای و روشنگری دارد. استادانی بنام همچون مصطفی ملکیان، پرویز رجبی، سیدحسن نصر، محمدعلی اسلامی ندوشن و همایون کاتوزیان که نام هر کدام در حوزه‌های تخصصی خود وزنه‌هایی سنگین برای جامعه ایرانی هستند. این کتاب تعدادی از گفتوگوهای محمد صادقی با استادان ایرانی است که پرسش و پاسخ‌هایش، گوشه‌ای از نیاز جامعه امروز ایرانی را برای یافتن روش‌های درست گفتوگو و تحمل نقد سازنده برطرف می‌سازد.

در آینه تاریخ

از آنجایی که بیشتر در زمینه‌های تاریخی و فرهنگ ایرانی، پژوهش می‌کنم، پس از خواندن کتاب به خود اجازه دادم در این دو حوزه دست به قلم شوم. در کتاب پرسشی مطرح می‌شود در مورد مدیون بودن ایرانیان به غربی‌ها در شناخت فرهنگ خود و دکتر رجبی این عمل غربیان را حکایت از اندیشه فرامرزی آنها برمی‌شمرد. با وی درباره اینکه ایرانیان در بازشناسی خود مدیون غربی‌ها هستند از دیدگاهی موافقم و از دیدگاهی مخالف. نمی‌خواهم ذهن‌ها را آلوده سازم، اما به غربی‌ها و دست‌های پشت پرده آنها به راحتی ننگریم و همه کارهای آنان را مطلوب و شایسته جلوه ندهیم. شاید آقای دکتر یا خانم دکتر یا ایران‌شناس بزرگی با هر نامی از مغرب زمین عاشق و شیفته و دلباخته فرهنگ ایرانی شده باشد و در این راستا زمانی طولانی برای رمزگشایی زبان‌های کهن، تاریخ ایران، پیوستگی تاریخ ایران و شناساندن شخصیت‌های تاریخی ایران کوشیده باشد که در مورد مدیون بودن ما به آنها با دیدگاه دکتر رجبی هم‌رای هستم، اما آیا هدف دولت‌ها، سازمان‌ها و موزه‌های غربی بازشناساندن فرهنگ ایرانی به

ایرانیان و غربی‌ها است؟ اگر این‌گونه بود، چرا زمانی که همین غربی‌ها را با اندیشه فرامرزی‌شان می‌آوریم در کنار کتیبه‌های ساسانی نقش رستم یا تنگه چوگان در نزدیکی بیشاپور شیراز و امپراتورهای شکست خورده و زانو زده رومی همچون والرین و گوردین را می‌بینند، بی‌محابا نمی‌پذیرند و مدعی می‌شوند که اینها دروغین است؟ آیا این غربی‌های مسافر به‌طور تصادفی کسانی بوده‌اند که با فرهنگ ما بی‌طرفانه و فرامرزی برخورد نکرده‌اند؟ خیر، حقیقت به گونه‌ای دیگر است، نوشته‌های بزرگ‌مردان و زنان ایران‌شناس غربی نشان از اندیشه همه غربی‌ها نیست، بلکه برخی از آنها خواه ناخواه توسط دستگاه‌های دولتی خود با تدوین نظام آموزشی مناسب، پرورش یافته‌اند که بی‌طرفانه تاریخ سایر کشورها را بررسی کنند به چند دلیل:

1- شناخت فرهنگ‌ها و هویت‌های سایر کشورها بدون جهت‌گیری، کمکی شایان است برای سیاستمداران که با تحریک، سرکوب و حتی اختلاف افکندن در میان مردم کشورها و مناقشه‌های تاریخی و فرهنگی بهره‌برداریهایی سیاسی و در نهایت اقتصادی خود را داشته باشند.

2- به یغما بردن این اثرها و گردآوری آنها در کشورهای خود برای کسب درآمد اقتصادی کلان.

3- پیاده‌سازی روش‌های مدیریتی و حکومتی با ابزارهای پیشرفته امروزی، همان‌گونه که می‌بینیم ترکیب بسیاری از دولت‌های بزرگ دنیا همچون ایالات‌متحده و حتی اروپایی‌های امروزی روش‌های حکومتی هخامنشی و اشکانی با تغییراتی در ساختار برای گنجاندن مشکلات و نیازمندی‌های بشر امروزی است.

4- تحریف تاریخ به هرگونه که دلشان می‌خواهد که بارها و بارها در فیلم‌های ساخته شده برای روم و یونان می‌توانید مشاهده کنید.

زمانی که در کشورهای این غربی‌ها گام می‌نهد، نه با قشر تاریخ‌پژوه و علاقه‌مند به فرهنگ شرق و تاریخ شرق که کماکان عده‌ای از آنها ناخواسته در حال هدایت توسط دولت‌هایشان هستند، خواهید دید که چه ذهنیتی درباره امپراتوری روم و اسکندر مقدونی دارند و هر کاری برای تحقیر تاریخ ما صورت می‌دهند. توجیه‌شان هم این است که ما این تاریخ را شناسانده‌ایم، خودمان هم هرگونه بخواهیم آن را تغییر می‌دهیم. حال به نظر شما نوشتن بیش از صد کتاب درباره تاریخ ایران توسط چند تن ایران‌شناس فرامرزاندیش که در کشورهای خود بسیار گمنام هستند، مهم است یا فیلم‌هایی همچون 300، اسکندر بزرگ، تغییر

نام تاریخی خلیج فارس در همه راهنماهای الکترونیک جاده ای کشورهای عربی و اروپایی؟

بله ما ایرانیان مدیون چند اروپایی ایران پژوه و علاقه مند به ایران بوده ایم (و نمی بایست تلاشهای شرق شناسان و ایران شناسان را نادیده گرفت و بنده نیز قصد چنین کاری را ندارم) اما مدیون غربیها نیستیم و نخواهیم بود. آنها اگر بدون چشمداشت به سرزمین ما آمده بودند و کاری انجام داده بودند، می بایست از آنها بسیاری چیزها یاد می گرفتیم، اما همانطور که در سخن دکتر رجبی آمده است، آنها برای درمان نیامده بودند، آنها از نادانی بیمار سودجسته و بیمار را برای سایرین تشریح و کالبدشکافی کرده اند. آنها موزه های خود را از آثار کشورهای هم چون سرزمین ما، عراق و مصر پر کرده اند و آنگاه هر روز با تلاش عده ای از تاریخ شناسان بی طرف که در بی طرفی آنها و علاقه مندی شان به تاریخ ایران شکی نیست، متون و یافته های جدید بیرون می دهند.

آیا گناه نسل امروز این است که همانند نیاکان تا حدودی نا آگاهش، به جای تحقیق و پژوهش بر موجودیتهای تاریخی فرهنگ ایرانی بنشینند و مدام قربان صدقه فرهنگ آن چند تاریخ پژوه مستقل اروپایی که کوروش را به ما بازشناساندند، برود.

ما ایرانیان چقدر روی تاریخ این غربیها کار کردیم؟ آیا در زمان شکوه و قدرت مان نمی توانستیم هر کاری با این غربیهای دور از تمدن بکنیم؟ توصیه فرهنگ ایرانی به هر ایرانی کوشیدن برای آبادانی جایگاهی است که در آن زندگی می کند (حکیم ابوالقاسم فردوسی در کتاب شاهنامه به این موضوع پرداخته است) اما یادمان باشد که فرهنگ فرانسویهای غربی آن است که در کاخ آپادانا داریوش هر چه بردنی بود، ببرند و با آجرهای گرانبه آن، برجی و دژی به نام برج فرانسویها بسازند تا ایرانیان هیچگاه در آن مکان به یاد داریوش نیفتند و به یاد فرانسویها بیفتند که چگونه موزه لوور خود را از آثار این کاخ پر کرده اند و حال من ایرانی برای دیدن بخشی از فرهنگ خود باید بالای 3000 یورو خرج کنم و اگر هدفم تحقیق و پژوهش باشد که دیگر خرج سفر سر به فلک میزند. پس در واقع ما در مورد تاریخ خودمان توانایی پژوهش نخواهیم داشت و بدون ابزار خواهیم ماند و فقط گفته های آنها را باید بشنویم و بپذیریم. آنها از نا آگاهی مردم ایران که عقبماندگی اش ریشه های بسیاری دارد و همانطور که دکتر رجبی گفته اند ترازوی هزارگفه است، سوء استفاده کرده اند. گرچه در شناخت فرهنگ ایرانی بسیار کوشیده اند و این بخش

قابل تقدیر است، اما هدف پشت پرده که نمود بسیاری در سطح کشور ما دارد، بیشک از ارزش کاری آنها می‌کاهد و آن را در مجموع به هیچ می‌رساند.

هویت و انسانیت

در بخشی دیگر از کتاب دکتر رجبی گفته‌اند که در دنیای نو، انسانیت باید جایگزین هویت شود. بنده در این قسمت نیز نمی‌توانم با سخنان وی هم‌رای شوم. دکتر رجبی در کشور آلمان درس خوانده است و بنده همیشه ترجمه و نوشته‌هایش را با عطش فراوان خوانده و می‌خوانم، به خصوص ترجمه کتاب «از زبان داریوش» بدون تفسیر شخصی و رعایت امانت، گامی بسیار بزرگ بود در زنده نگه داشتن اثری بزرگ درباره ایران. از دکتر رجبی می‌پرسم آیا در کشوری مانند آلمان، درحالی که مجموعه دنیای نو می‌گوید زبان رسمی جهان انگلیسی است، وقتی با یک آلمانی، انگلیسی حرف می‌زنید و یک نشانی را می‌پرسید، واکنشش چیست؟ محال است به شما در همان لحظه با زبان انگلیسی پاسخ بدهد. منظور شما را به انگلیسی به راحتی می‌فهمد، اما به زبان آلمانی جواب می‌دهد. چرا؟ آیا او هویت خود را با انسانیت جایگزین کرده است؟ او الفبای ارتباط انسانی که با توافق همگان انگلیسی برگزیده شده است را نمی‌پذیرد، دیگر موارد جای خود دارد. تازه وقتی با آنها در این مورد بحث می‌کنید که چرا انگلیسی پاسخ نمی‌دهید درحالی که بلد هستید، می‌گویند آلمانی زبان دوم زنده دنیا است (به ادعای آنها) شما بروید آلمانی یاد بگیرید. جالب است نه؟

این امر در فرانسه نیز گریبانگیر نگارنده شده است، نه یک‌بار بلکه چندین بار. غربی‌هایی که توصیه‌کننده جامعه جهانی هستند، این نسخه را فقط برای ما می‌پیچند و مردم خودشان آزادند که هرگونه مایلند برخورد کنند. به نظر بنده در گام نخست، باید فرهنگ خودی را به روشی درست، همراه با تمامی خوبی‌ها و بدی‌هایش، بازشناخت و بازشناساند و سپس از آن کوتاه نیامد، نه در حالت بدش نه در حالت خوبش، چراکه تاریخ یعنی خوب و بد با هم و ما باید بپذیریم که تاریخ ما نیز دارای خوب و بد است و اگر بدی‌هایش را نیز به ما می‌گویند باید با آغوش باز بپذیریم و سعی کنیم از آن درس بگیریم و خوبی‌های تاریخ‌مان را بیفزاییم. حال پس از آماده‌سازی فرهنگی در داخل کشور، می‌توانیم در مجموعه انسانی تاریخ خود را بنگریم و به آن نقش دهیم یا نقش‌هایی را که ایفا کرده و ناشناخته مانده است، روشن سازیم. □

دکتر رجبي در بخشي از کتاب از کارشناس بودن همه مردم ايران همچون در حوزه تاريخ و پزشکی انتقاد کرده‌اند و همچنین از تعدادي نو تاريخ‌نگار ناآگاه، که بدون هرگونه مرجعي و دانشي سخن مي‌گویند و کتاب مي‌نویسند، به گونه‌اي که ديگر تاريخ‌نگاران بايد بروند به کار ديگري پردازند، انتقادي سازنده دارد که البته واقعي است ملموس که بنده نیز با آن هم‌سخن هستم، اما نویسنده کتاب هزاره‌هاي گم‌شده، خود در میان جامعه ايراني زندگي مي‌کند و بیشتر از بنده به مشکلات واقف است. در کشور ما بیشتر فرزندان در مقطع کارشناسي رشته خود را براساس آینده شغلي يا درخواست خانواده انتخاب مي‌کنند و پس از پایان دوره و معمولاً پيدا نشدن کار مناسب، به سمت علاقه‌مندی خود مي‌روند، حال اگر امکان براي حرکت در مسير علاقه‌مندی آنها وجود داشته باشد، در راه درست گام بر مي‌دارند، اما اگر اين‌گونه نباشد به مطالعه آزاد اقدام کرده و شاید هر سخني را نیز بزنند و هر موضوعي را بگویند که البته بزرگ‌ترين مشکل اين علاقه‌مندان جوان آگاه نبودن از روش‌هاي درست پژوهشي در حوزه تاريخ است. به هر حال کار آنها اشتباه است يا خير بحثي جداگانه است، اما تاريخ‌شناسان و کارشناسان تاريخي جوان ما چه مي‌کنند؟ اگر آنها حضوري قدرتمند و پربار داشته باشند، ديگران مجال جولان در اين ميدان خالي از مبارز مي‌يابند يا خير؟ مشکل اين است که ما عادت کرده‌ايم مدام مردم را محکوم کنیم و هيچ‌گاه هم از مردم پوزش نخواهيم، نه اينکه مردم اشتباه نداشته‌اند، خير منظورم اين نيست، اما کسي مي‌تواند مردم را محکوم سازد که بسيار قوي و بدون حاشيه کار کرده باشد. ولي در کشور ما با اين همه تاريخ‌شناس و تاريخ‌نگار تحصيلکرده که دکتر رجبي به آنها اشاره دارد و مي‌گويد بايد در جست‌وجوي کاري ديگر باشند، پس از چند کتاب سنگين و پژوهش توانمند، دل‌سرد شده‌اند و سرخورده گردیده‌اند و بايد بروند سراغ کار ديگر؟

به نظر من مردم به دليل آنکه در جست‌وجوي مرهمي براي تحقيرها و هويت گمگشته خود هستند و حرکتي از طرف اين همه تاريخ‌پژوه ناپيدا، نمي‌بينند، خود سعي مي‌کنند همت نمايند و کاري کنند که در اين میان رنداني پيدا ميشوند و از موقعيت استفاده کرده تا روي موج سوار شده و با بزرگسازي‌هاي دروغين، نه فقط باعث روشن شدن برگه‌هاي تاريخي ايران نميشوند، بلکه باعث انحراف ايرانيان و غرور کاذب شده که به راحتی قابل شکست است.

در کل با ساير سخنان دکتر رجبي در اين کتاب هم‌راي هستم و اميدوارم روزي فرا برسد که ايرانيان راه مشکلاتي که در تار و پود

جامعه ایرانی ریشه دوانده است را پیدا کنند و در این راه به راهنمایی استادان فرزانه‌ای همچون استاد رجبی نیازمند خواهند بود.

دیدگاه حسین نصر

اما در بخشی دیگر از کتاب «گفتوگو درباره عقلانیت و نوگرایی» مصاحبه‌ای با دکتر سیدحسین نصر آمده است. اگر پرسش‌های مصاحبه‌کننده با دکتر نصر را در يك مجموعه واحد بنگریم به يك نوع تناقض در اندیشه سنت‌گرایان در عصر حاضر پی می‌بریم. گویی سنت‌گرایان سعی در تطبیق‌دهی اندیشه خود با عصر امروزی دارند آیا این اندیشه با عصر حاضر به چالش خورده است و اگر چنین است چرا باید اندیشه‌ای با گذشت زمان ناتوان شود که مدام برای تطبیق آن با زمان باید استدلال آورد؟ استدلال عقلانی باید از درون جامعه برخیزد و مردم آن را پذیرا شوند نه فقط برخی روشنفکران و طرفداران آن نوع اندیشه و گرنه اندیشه‌ای که در میان مردم حامی نیابد چراغ حیاتش کم‌سو می‌شود، اما دکتر نصر با تیزبینی خاص خودش به نکته‌ای مهم اشاره کرده است که نگارنده نیز با گفته‌های ایشان بسیار موافق هستم و آن بازشناسی فرهنگ ایرانی و معرفی مفاخر علمی، فرهنگی و فلسفی شرق و به‌ویژه ایران به جامعه جهانی است تا با گفتوگو میان اندیشه‌های برخاسته از میان فرهنگ‌ها به الگویی ثابت و همسو میان فرهنگ‌ها دست یابیم. □

دیدگاه اسلامی ندوشن

اما حوزه گفتوگویی دیگری که در این کتاب وجود داشت و بنده را به خود جذب کرد، گفتوگو با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن بود. همچون سایر نوشته‌های وی، نکته‌ها، گفته‌ها و البته نقدهای سازنده وی از روند برخورد با زبان فارسی به عنوان فرهنگی استوار و پیونددهنده مردمان ایران فرهنگی بسیار بجا بود. سخنان دکتر اسلامی ندوشن در دانشگاه هاروارد آمریکا در مورد گفتوگو و بررسی فرهنگی میان برگزیدگان فرهنگی کشورهای گوناگون نیز پیشنهادی بسیار نیکو بوده است، اما برای جامعه بشری با نوع اندیشه آن زمان بسیار سنگین، به گونه‌ای که آن را بسیار غیرعملی برمی‌شمرده‌اند، اما امروزه جامعه بشری این نیاز را درك کرده و خواستار چنین گردهمایی‌هایی نیز هست. □

نکته‌ای که دکتر ندوشن از آن یاد کرده است و بنده نیز با آن هم‌عقیده هستم، نداشتن هیچ‌گونه برنامه‌ای از طرف ایرانیان برای

بازگرداندن فرهنگ ایرانی به کشورهای تازه استقلال یافته است. چرا این کشورها، پس از رهایی از چنگال سنگین شوروی سابق که با هر ترفندی سعی در تغییر فرهنگی این کشورها کرده بود، به سمت سرزمین ایران کششی نیافته‌اند؟ چگونه است که کشورهای از آن طرف مرزهای فرهنگی ما بر این کشورها چیره گشته‌اند؟ کشورهای همچون، عربستان سعودی، ترکیه، آمریکا و

به تازگی چین؟ آیا همین کشور ترکیه بسیاری از داشته‌های فرهنگی‌اش از فرهنگ ایرانی نیست؟ چگونه است که ترکیه باید فرهنگ ایرانی را رنگ و لعاب بزند و به نام فرهنگ خویش به این کشورها عرضه کند! درحالی که ما با داشتن بن‌مایه‌های مشترک فرهنگی از جمله زبان شیرین فارسی کماکان دست روی دست گذاشته‌ایم و حضور دیگران را در ایران فرهنگی نظاره‌گر هستیم. آیا باید پس از فرصت‌سوزی به فکر چاره باشیم؟ □

کشوری همچون ایتالیا چند زمانی است که اعلام کرده مردم هر کشوری اقدام به یادگیری کامل زبان ایتالیایی کنند، آن فرد را در دو حوزه علمی از سراسر دنیا بورسیه کامل می‌کند. این به چه دلیل است؟ آری، آنها به فکر زبان خود هستند و ما حتی آزمونی صحیح در سنجش فارسی‌آموزان نداریم. در همین کشور خودمان هزاران نوع آزمون با نام‌های گوناگون هر کدام مال یک کشور و یک نوع زبان وجود دارد که فرزندان سرزمین‌مان ساعت‌ها و ماه‌ها زمان می‌گذارند که آنها را فرا بگیرند به امیدهای گوناگون، اما زبان مادری و کهن فارسی از داشتن آزمونی بزرگ برای سطح‌سنجی محروم است. تمامی اینها جای اندیشه دارد و نیازمند پشتکاری بی‌پایان برای رشد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی. **پژوهشگر**